

در اندوه تأخیر در فهم خویش

به یاد یدالله موقن (۱۳۲۷-۱۴۰۵)

تذکره اعضای

علی آشوری



«هر جا زبان از اندیشیدن بازمی‌ماند، اسطوره آغاز به سخن گفتن

می‌کند.»

مرگ یدالله موقن را می‌توان به‌سادگی در حاشیه‌ی خبرها نشانند: مترجمی، متفکری، محقق‌ی رفت، چند کتاب از او باقی ماند، و نامی که به‌تدریج در حافظه‌ی فرهنگی محو خواهد شد. اما این سادگی، خود نوعی فراموشی است، فراموشی این‌که ترجمه و تحقیق به‌ویژه ترجمه‌ی فلسفی، در این زبان و این تاریخ، هرگز کاری عادی نبوده است.

ما در فرهنگی زیسته‌ایم که اغلب، مفاهیم را پیش از آن‌که بفهمد، مصرف می‌کند. واژه‌ها زودتر از تجربه می‌رسند، و زبان، به‌جای آن‌که میدان اندیشیدن باشد، به انبار اصطلاحات بدل می‌شود. در چنین وضعیتی، ترجمه نه پلی میان دو جهان، که نشانه‌ای از یک فاصله است: فاصله‌ی ما با خودمان. ما ترجمه می‌کنیم، زیرا هنوز زبانی برای فهم آن‌چه بر ما می‌گذرد نساخته‌ایم.

در این میان، کار یدالله موقن را باید در همین شکاف دید. او مترجمی نبود که صرفاً متن‌ها را جابه‌جا کند؛ در پی آن بود که مفاهیم را، تا حد امکان، در زبان بنشانند. انتخابش برای ترجمه‌ی آثار ارنست کاسیرر Ernest Cassirer نیز از همین‌جا معنا پیدا می‌کند: فیلسوفی که نشان می‌دهد انسان، در جهان صرفاً عقلانی سیر نمی‌کند انسان در شبکه‌ای از فرم‌های نمادین، اسطوره، زبان، دین و علم، زندگی می‌کند.

اما این انتخاب، در خلأ رخ نداد. ترجمه‌ی پروژه‌ی روشنگری، در زمانی که صورت‌بندی رسمی قدرت بر نوعی قرائت تئوکراتیک و بسته از حقیقت استوار است، نمی‌تواند بی‌خطر باشد. در چنین نظامی، مسئله فقط سانسور نیست؛ مسئله، محدود شدن افق امکان است. اندیشیدن، پیش از آن‌که سرکوب شود، تنگ می‌شود.

در چنین فضایی، کار کردن بر متونی که نسبت میان اسطوره و قدرت را آشکار می‌کنند، خود نوعی مداخله است؛ مداخله‌ای آرام، بی‌هیاهو، اما ماندگار. می‌دانیم که یدالله موقن نیز از این فشارها بی‌نصیب نماند: حذف از نهادهای رسمی، محرومیت از تدریس در دانشگاه، و زیستن در حاشیه‌ای که بسیاری از اهل فکر آن را تجربه کرده‌اند.

این‌ها جزئیات زندگی شخصی نیستند؛ بخشی از ساختاری‌اند که تعیین می‌کند چه چیزی گفته شود، چه چیزی ترجمه شود، و چه چیزی اساساً مجال طرح پیدا کند. و با این‌حال، آن‌چه باقی می‌ماند، خودِ کار است. نه به این معنا که رنج را توجیه کند، بدان معنا و از آن‌رو که نشان می‌دهد اندیشیدن، در نامساعدترین شرایط، می‌تواند ادامه یابد، بی‌آن‌که الزاماً به رسمیت شناخته شود.

شاید یکی از وجوه اندوه‌بار ماجرا همین‌جاست: کسانی که به زبان امکان می‌دهند تا دقیق‌تر شود، خود اغلب در سکوت می‌زیند و در سکوت می‌گذرند. نه به این دلیل که کارشان کم‌اهمیت است، دقیقاً به این دلیل که کارشان در سطحی رخ می‌دهد که کم‌تر دیده می‌شود، سطح زیرساخت.

درگذشت یدالله موقن را، اگر بخواهیم درست و جدی بگیریم، باید به‌عنوان نشانه‌ای از وقفه‌ای دیگر در این کار زیرساختی بخوانیم: وقفه در تلاشی که می‌کوشد زبان را از ابتذال، و مفهوم را از فرسایش نجات دهد.

این اندوه، اندوه فقدان یک فرد نیست. اندوه تأخیری است که همچنان ادامه دارد، تأخیر در رسیدن به زبانی که بتواند آن‌چه را بر ما گذشته و می‌گذرد، بی‌واسطه‌تر و دقیق‌تر بفهمد. و شاید ترجمه، در بهترین حالتش، چیزی جز همین نباشد: کوششی برای کم کردن این فاصله، حتی اگر هرگز به‌طور کامل از میان نرود.